نظام آموزشی مطلوب در گفت‌وگو با مرتضی نظری عضو هیأت مدیره انجمن علمی مطالعات هوش و استعداد ایران

کارآمدی در خردمندی است نه هوشمندی

خردمندی از دل «انشا» متولد می شود نه از دل «املا»

عکس: Veer

فلسفه تعلیم و تربیت

مهدیه سادات نقیبی
خبرنگار

گروه اندیشه- نظام آموزشی ایران از تورم حافظه و یادگیری‌های زائد رنج می‌برد و نتیجه‌اش می‌شود پرورش دانش‌آموزان باهوشی که فرمول‌ها را حفظ اند، اما راه رضایت از زندگی را گم کرده‌اند.
آمارهای جهانی می‌گوید ایران در تولید مقالات علمی رتبه ۱۵ جهان را دارد، اما در شاخص شادی و رضایت از زندگی، رتبه‌های پایین‌تری می‌آورد.
بنابراین این سؤال پیش می‌آید که نظام آموزشی که فرد باهوش پرورش می‌دهد آیا به همان میزان می‌تواند در پرورش «فرد موفق» کارآمد ظاهر شود؛ فردی که راه گذر از چالش‌های زندگی را بلد باشد. برای بررسی این دست از پرسش‌ها و مشخص شدن «سهم نظام آموزشی در پرورش شهروند خردمند» با دکتر مرتضی نظری، استاد فلسفه تعلیم و تربیت و تحلیل‌گر نظام آموزشی و عضو هیأت مدیره انجمن علمی مطالعات هوش و استعداد ایران که تجربه مدیریت در آموزش و پرورش را هم دارد، به گفت‌وگو نشستیم. او معتقد است: «نظام آموزشی ما فرد باهوش تربیت می‌کند، اما خردمند نه!» خردمندی از دل «انشاء» متولد می‌شود نه «املا». بنابراین ما باید از «املای محفوظات» به «انشای خرد» گذر کنیم. به این منظور، نیاز داریم که در نظام آموزشی رویکرد متفاوتی اتخاذ کنیم و در ذیل آن به «همکاری» نمره دهیم، نه «رقابت»؛ «پرسش‌گری» را تحسین کنیم، نه «پاسخ‌دهی» را!

جناب دکتر نظری، برای آغاز بحث می‌خواهیم از شما بشنویم که مرز میان «هوشمندی» و «خِرَدمندی» چگونه تعریف می‌شود؟

برای پاسخ به این پرسش باید یک پیوستار مهم را بدانیم و جای خودمان را در آن پیدا کنیم. یک سر این پیوستار «هوش» و سر دیگر آن «خِرَد» است. فارغ از تعاریف هوش، دو دعوای تاریخی بر سر خاستگاه هوش در میان نظریه‌پردازان علوم تربیتی، روانشناسان و عصب روانشناسان وجود دارد. گروهی که قبلاً اکثریت بودند سهم ژنتیک و وراثت را در هوش سنگین‌تر می‌دانند و به هوش به عنوان موهبتی ذاتی و ثابت در فرد باور دارند. این رویکرد تا دهه هفتاد میلادی بر سر نظام‌های آموزشی کشورها سایه سنگینی داشت به خصوص که میان «این تلقی از هوش» با «رویکرد رفتارگرایی» پیوند نانوشته‌ای برقرار بود که منجر به میراثی سراسر اضطراب و رقابت و آزمون‌زدگی در مدارس کشورهای مختلف جهان از جمله ایران شد.

گروه دوم که با رشد نظریات و پژوهش‌های طولی دهه‌های اخیر اکثریت پیدا کرده‌اند، به اکتسابی و افزایشی بودن هوش باور دارند و سهم وراثت و ژنتیک را کمتر می‌دانند. از نظر گروه دوم که کسانی مانند گاردنر، دای، استرنبرگ و اخیراً خانم کارل دوک با انتشار کتاب طرز فکر (Mindset) از جمله چهره‌های مشهور این جریان هستند، این تعریف جدید را تقویت کردند و نقش عواملی مانند محیط، تغذیه، تجربه، یادگیری، تلاش، استمرار و ذهنیت رشد در برابر ذهنیت ثابت را در افزایش هوش نشان دادند.

آیا فرد باهوش الزاماً فرد موفق‌تری است؛ به‌طوری که رضایت بیشتری از زندگی را تجربه می‌کند؟

پرسش به‌جایی است چرا که مسأله اصلی امروز زندگی از این تعاریف جلوتر رفته است. گویی یک توافق برخاسته از تردید در بین تمام کسانی که از مدرسه وارد زندگی و جریان واقعی کار و حرفه و زندگی شده‌اند شکل گرفته و پای پرسش‌های نقادانه‌ای را به مسأله هوش، تیزهوشی، نبوغ و سرآمدی باز کرده است. از جمله این پرسش‌های به ظاهر ساده اما تأمل‌برانگیز این است که به فرض بهره‌مندی ذاتی یا اکتسابی فرد از هوش سرشار و حتی نبوغ، آیا موفق هم هست و می‌تواند سبک زندگی موفقی را هم در عمل برای خود بسازد؟ آیا ما با هر میزان هوش از پس حل مسأله‌های خود برمی‌آییم؟ یعنی می‌توانیم خوب تصمیم بگیریم، سبک زندگی سالمی هم داشته باشیم، خوب ارتباط برقرار کرده و زندگی را برای خودمان معنادار بسازیم و معنای جدید خلق کنیم؟ و پرسش ساده ولی عمیق دیگر اینکه آیا دارندگان ضریب هوشی بالا می‌توانند به چیزی بیشتر از خودشان هم فکر کنند؟ این پرسش‌ها اتفاقاً در عصری مطرح می‌شود که سطح دسترسی و برخورداری به امکانات و فرصت‌ها در مقایسه با گذشته بسیار افزایش یافته ولی دغدغه‌ای به نام «رضایت‌مندی»، «حس معناداری» و «خوشبختی» هم پا به پای رشد بهره‌مندی‌های بشر شکل گرفته است. هر کدام از این پرسش‌ها به تردیدی در طیف نظریات گروه اول و شکل‌گیری رهیافت‌ها و دیدگاه‌های جدیدی در معنا و مفهوم آنچه تاکنون برای هوشمندی تصور می‌کردیم منجر شده است.

به نظر می‌رسد دیگر تصور کلاسیک از هوش به معنی «زیاد دانستن» و «حافظه سرشار» کفایت نمی‌کند. البته این به معنی کم اهمیت بودن حافظه، داده و اطلاعات نیست بلکه آنچه ارزش بالاتری پیدا کرده قدرت تحلیل داده‌هاست. به همین دلیل چند سالی است که قابلیت‌هایی مثل «تفکر تحلیلی» و «تفکر نقاد» صدرنشین شایستگی‌ها و مهارت‌های نرم و ادراکی شده است. همه اینها مقدمه‌ای برای یک پله بالاتر است که پاسخ پرسش شما در همین نقطه است!

آیا می‌توان گفت خردمندی مرحله عملی و کاربردی دانسته‌هاست؟

بله؛ البته با یک توضیح ظریف! «آدم خردمند» فقط دنبال فلسفه و فهم عمیق مسأله‌ها نیست بلکه دنبال تحقق آن در رفتار خود و رسیدن به درجه‌ای از شدن و کمال هم هست. در بطن حکمت و خرد، نوعی دستیابی و رسیدن نهفته است. فرد خردمند یک پله بالاتر از فرد هوشمند و مستعد و عالم و فیلسوف ایستاده است. اما یک یادآوری را در اینجا مهم می‌دانم و آن اینکه خردمند بر دوش دانایی و فهم و تحلیل ایستاده و مداوم در حال پردازشگری، یادگیری و بازآموزی است. این یادآوری را از این بابت لازم دانستم که ارزش مسیر تحصیل، دانایی، آگاهی، تفکر و تشخیص را دست‌کم نگرفته باشیم. به همین دلیل، خردمندانه‌ترین موضعی که می‌توان و باید در جهان جدید داشت، یادگیری و یادگیرنده بودن است.

خرد از جنس توانمندی برای زندگی کردن به شیوه‌ای معنادار، اخلاقی و مؤثر است که فقط با داشتن اطلاعات و حتی داشتن شناخت و فهم صرف، بدست نمی‌آید. خردمندی یعنی «زیستنِ دانش فهم شده و تبدیل آن به یک ویژگی پایدار، منعطف و نیک. هوشمندی بسیار ارزشمند است اما الزاماً منجر به میوه و ثمر نمی‌شود. میوه و ثمر دانش و فهم و هوش «خردمندی» است. هوشمندی، توصیفی از داشته‌های ذهنی و ادراکی شماست اما خردمندی، جهت و عیارِ بودن شماست بویژه در شرایط ابهام و پیچیدگی. آدم خردمند معمولاً توانایی استفاده درست از آنچه آدم هوشمند می‌داند و می‌فهمد را دارد.

با این توصیفات، آیا نظام آموزشی و عصر دیجیتال و هوش مصنوعی قادر هستند «انسان خردمند» تربیت کنند؟

نظام آموزشی ما هنوز در مرحله هوش و حافظه مانده است. در دانشگاه‌ها، مسابقه مقاله‌نویسی و چاپ مقاله ملاک اصلی پیشرفت علمی شده است؛ در حالی که این شاخص‌ها نشانه خردمندی نیستند. امروز دانشجویان تحصیلات تکمیلی مانند اساتیدشان درگیر مقاله هستند و بدون پذیرش و چاپ مقاله امکان دفاع و رسیدن به مدرک و ارتقا برایشان مسدود است. متأسفانه معلمان هم در سال‌های اخیر درگیر این وضعیت شده‌اند. نتیجه این دیسیپلینِ صلب و بوروکراسی سخت را می‌بینید. دانش‌آموختگان و اساتید همه گرفتار مقاله روی مقاله گذاشتن هستند. اساتید خواسته و ناخواسته گرفتار مسابقه بر سر ضریب تأثیر و تعداد مقالات ایندکس شده‌اند که اگرچه نشان‌دهنده یک تلاش مستند و قابل احترام است اما نمی‌توانیم ناتوانی نهاد علم و دانشگاه از تحلیل و تجویزهای راهبردی برای مسأله‌های امروز جامعه چشم بپوشیم.

قصد ندارم مقصر ابرچالش‌های امروز ایران را «دانشگاه» قلمداد کنم اما حق داریم بپرسیم ضریب ارجاع و افزایش تعداد مقالات دانشگاهیان تا الان کدام گره جامعه را باز کرده است؟ هوش مصنوعی و نوآوری‌های دیجیتال قدرت ابزاری و تسلط اطلاعاتی و تحلیلی شهروندان را افزایش داده است اما آیا این تسلط یابی، مناسبات اجتماعی، اقتصادی، زیستی را به مرحله خردمندی رسانده یا نه، تردید دارم.

خردمند کسی است که همزمان با افزایش ورودی‌های ذهن، دنبال زدودن آموخته‌های زاید است. امروز همانقدر که Learning اهمیت دارد، Unlearning و Relearning شاید مهم‌تر باشد؛ «فراموشی» و «دوباره یادگیری».

نظام آموزشی هوشمند و دیجیتالیزه امروز میل به یکسان‌سازی و متحدالشکل‌سازی کاربران خود دارد. همه را رصد، پایش و کدگذاری می‌کند تا مسیر انتخاب و رفتار کاربران را از طریق الگوریتم‌هایش مدیریت کند. یعنی همانگونه که رفتارگرایان آغازین دنبال شکل‌دادن (Shaping) و پرورش ذهن‌ها بودند اما نه برای افزایش قدرت انتخاب و تحلیل مستقل بلکه برای رسیدن به رفتار مورد انتظار و نتایج از پیش فرض شده. کاهش امکان انتخاب زیر بمباران اطلاعات و تولید محتوای هوشمندانه، امروز به نوعی تکرار همان مسیر است.

راه پیشگیری از این یکسان‌سازی و به خطر نیفتادن «فردیت» و «استقلال فکری» چیست؟

البته که چاره کار انزوا و فیلترینگ نیست؛ چاره کار از مسیر تقویت فردیت و عاملیت می‌گذرد. برخورد فعال از طریق افزایش تفکر نقاد و تحلیلی و تسلط بر سوگیری‌ها و خطاهای شناختی. در چنین شرایطی است که از تکرار اشتباهات و تقلیدهای دسته جمعی مصون می‌مانیم. مسیر خردمندی، ما را از موضع «واکنش‌گری» به «کنش‌گری» ارتقا می‌دهد تا به عنوان مثال بریده‌خوانی‌های اینستاگرامی و شبکه‌های اجتماعی ما را از توهم دانایی و احساس همه‌چیزدانی برهاند و به برخورد سنجش‌گرانه با جریان محتوا و فن‌آوری‌های نوین متمایل سازد.

> فرد خردمند یک پله بالاتر از فرد هوشمند و مستعد و عالم و فیلسوف ایستاده است. «خرد» از جنس توانمندی برای زندگی کردن به شیوه‌ای معنادار، اخلاقی و مؤثر است، که فقط با داشتن اطلاعات و شناخت و فهم صرف، به دست نمی‌آید. خردمندی یعنی «زیستنِ» دانش فهم شده و تبدیل آن به یک ویژگی پایدار و نیک؛ ثمره دانش و فهم و هوش «خردمندی» است

شما معتقدید که سیطره «رویکرد رفتارگرایی» بر نظام آموزشی مانع رشد خردمندی می‌شود. می‌خواهیم برایمان از سایه سنگین «رویکرد رفتارگرایی» بر نظام آموزشی ایران و پیامدهای آن بگویید؟

در «رویکرد رفتاری» ارزش‌های عینی و منبع ارزش‌ها خارج از فرد است. هدف عمده رفتارگرایان، تعیین یا کشف قوانین حاکم بر یادگیری است، پیش فرض‌های غالب رفتارگرایی شامل «پایبندی به تجربه، قطعیت‌پذیری، شکل‌دهی از بیرون و الگودهی، امکان پیش‌بینی و کنترل رفتار و پدیده‌ها و غلبه نگاه پزشکی ـ آزمایشگاهی بر مطالعه رفتار انسان» است.

رفتارگراها بویژه بنیان‌گذاران اولیه‌اش، بر اساس نتایج برآمده از تحقیقات زیستی و آزمایشگاهی خود، یادگیری و آموزش را تلاش فرد برای رسیدن به نتایج از پیش فرض شده می‌دانند. قلمروی «اراده» و «انتخاب فرد» را هم در همین پهنا تعریف می‌کنند. هدف آموزش، ثابت و یکسان است و برنامه آموزشی هم تا حد زیادی از قبل تعیین شده است. آنچه از فرد به عنوان رفتار قابل‌تحسین مورد انتظار است، تلاش و کوشش او برای حرکت در این مسیر برای رسیدن به مقصد هدفگذاری شده است؛ بنابراین خیلی خبری از برنامه منعطف مبتنی بر نیاز و تفاوت‌های فردی نیست. چنین تفکری تا سال‌ها باعث «کمّی‌گرایی، رقابت، نخبه‌گرایی و جداسازی» در مدارس شد. اما از حدود سی چهل سال قبل، به تدریج مدارس نظام‌های آموزشی تحت تأثیر انتقادها و رشد نظریات نورفتارگرایان و شناختی و بعد از آن رویکردهای سازه‌گرا و انسان‌مدار، از رفتارگرایی فاصله گرفتند. آموزش و پرورش ما همچنان در عمل به مسیر پرهزینه رفتارگرایی پایبند مانده است! دانش‌آموزان باید رقابت کنند تا به پاداش یا همان نتایج مطلوب برسند. در حالی که منتقدانی مانند پائولو فریره از مشارکت و همکاری، همدلی و مسئولیت پذیری در قبال دیگران به جای رقابت می‌گویند. رقابت (به خصوص رقابت فردی و نه رقابت همکارانه) روح «همکاری جمعی» را در کشور ما تضعیف کرده است. نتیجه رقابت در مدارس، تربیت نسلی کم‌تحمل است.

همچنین، غربالگری‌های نادرست و برچسب زدن‌های نادرستی مانند «تیزهوش» و «عادی» و نیز تنوع بی‌پایه و اساس مدارس و از همه مُهلک‌تر؛ طبقه‌بندی شاگردان ضعیف و قوی بر اساس نمره دروس خاصی مانند ریاضی و ارزش‌گذاری بچه‌ها بر اساس نگاه تک بُعدی به یک نوع هوش و استعداد که همچنان در کشور ما رایج است، به انواع نابرابری‌ها و اختلالات پیدا و پنهان عاطفی و روانی دامن زده است.

در اتمسفر رفتارگرایی که تمامیت مدرسه را احاطه کرده، امکان «خودبودگی»، «خودیابی»، «خودکاوی»، «خودتحقق بخشی» و «خودابرازی» کاهش می‌یابد. دانش‌آموزان امکان شناخت عواطف و احساسات خود را پیدا نمی‌کنند. شادی و ابراز آن از اساسی‌ترین احساسات عجین با دوره رشدی کودکی و نوجوانی است که عدم توجه به ابراز شادی تقریباً برابر است با نادیده‌انگاری موجودیت و هویت یادگیرنده.

> در نظام آموزشی باید به جای «رقابت» به «همکاری» نمره دهیم. از غربالگری‌های ناصواب بچه‌ها به «تیزهوش» و «عادی» دست بکشیم و شخصیت و تفاوت‌های دانش‌آموزان را به رسمیت بشناسیم. آموزش باید از سرکنجکاوی و شوق باشد نه تکلیف و اجبار، قبل از «تشویقِ پاسخ»، «تحسینِ پرسش» باشد؛ صحنه‌ای برای «با هم رسیدن» باشد نه «زودتر رسیدن»

برای تربیت «شهروند خردمند» نهادهای مختلفی سهم و نقش دارند اما با توجه به مطالعه و تمرکز شما در زمینه نظام آموزشی مایلیم بپرسیم مؤلفه‌های تربیتی و سهم مدرسه و آموزش و پرورش در تربیت «فرد خردمند» چیست؟

نظام آموزشی رسمی ما دچار عدم تعادل است و رشد نامتوازنی دارد. با تمام احترامی که به عنوان عضو کوچکی از خانواده بزرگ آموزش و پرورش برای معلمان و مربیان قائلم، اما مدارس کشور، ساختار متمرکز آموزشی و تربیتی ما بر انباشت اطلاعات و متورم‌سازی حافظه اصرار دارد و برای تحلیل و افزایش قدرت درک و مهارت‌های نرم ارتباطی و ادراکی بچه‌ها بهای کمی قائل است. ما «پاسخ دادن» را از «پرسش کردن» بالاتر می‌دانیم و در عمل هم می‌بینید با وجودی که یکی از چالش‌های جامعه، مدیریت و حکمرانی کارآمد است، اما منزلت رشته علوم انسانی همین قدر است که این رشته را متناسب دانش‌آموزان تنبل و ضعیف می‌دانیم! ما نگاه بین‌رشته‌ای نداریم و بچه‌ها، هم از طرف مدرسه و هم از سوی خانواده تحت فشار رشد تک بعدی و کاریکاتوری هستند. یادمان باشد که خردمندی از دل «انشاء» متولد می‌شود نه «املا».

وجه تمایز نگاه «املایی» و «انشایی» در چیست؟

خردمندی نیاز به محیط مناسب دارد و از ترکیب دانش و تجربه حاصل می‌شود. فقط دانستن نظریه و تسلط بر داده و اطلاعات منجر به خردمندی نمی‌شود. کلاس‌های درس مدرسه و دانشگاه کافی نیست؛ باید فرصت و امکان تجربه عملی دانسته‌ها برای دانش‌آموز و دانشجو فراهم باشد. راهبری آموزش، چه مدرسه‌ای و چه بزرگسالانه در کشور ما حتی تا مقطع دکتری متأسفانه املایی است نه انشایی. «املا» یعنی پر شدن از بیرون، ولی «انشاء» یعنی زایندگی، خلق و نشأت از درون.

اگر در طول دوران تحصیل و در خانواده هم فرصت و هم امکان تجربه آموخته‌ها برای بچه‌ها فراهم بشود، ما پیشرفت خواهیم کرد. یکی از دلایل عمده دلزدگی بچه‌ها از مدرسه، تورم محتوا بدون اتصال به واقعیت است. مسأله اینجاست؛ آموخته‌ها و حفظیات انباشته شده است ولی در میدان تجربه آزموده نشده است. وقتی ارتباط بین دانسته‌های شما با واقعیت قطع باشد، نتیجه‌اش ساقط شدن تدریجی «محتوا» از «اعتبار» است. ولی وقتی بجز یک یا دو حس مانند بینایی و شنوایی، بقیه حواس شما هم درگیر آموختن بشود، یادگیری از وضعیت انفعالی وارد وضعیت فعال شده و میل و علاقه بیشتری در شما برای دانستن پیدا می‌شود.

تجربه‌های جذاب مانند آواز و سرود، تئاتر و نمایش، موسیقی، نویسندگی، نقاشی، ساختِ سازه‌های دستی، بازی‌وارسازی و ایفای نقش و سخنوری و فن بیان و کار تیمی و شبیه‌سازی برای حل مسأله و کمک به دیگران پل‌هایی هستند برای هماهنگی میان عصب و عضله و ارتباط محتوای درسی با تجربه واقعی. بچه‌ها در چنین شرایطی مجال گفت‌وگو و بازاندیشی و آزمودن آموخته‌های خود را پیدا می‌کنند. بنابراین بذر خردمندی در چنین موقعیت‌هایی جوانه می‌زند. ایجاد فرصت گفت‌وگو میان معلم و دانش‌آموز و دانش‌آموزان با یکدیگر تقریباً در حد صفر است.

از طرفی خردمندی با تجویز و آمرانگی غیرقابل جمع است. محیط و مدل ارتباطی ما با کودک و نوجوان چه در خانواده و چه در مدارس و حوزه عمومی یا آمرانه و دستوری است یا نصیحتی. هرچه هست «گفت‌وگو» نیست؛ در گفت‌وگو، هر دو طرف به رسمیت شناخته می‌شوند. خرد از دل ارتباط مبتنی بر گفت‌وگو رشد می‌کند. نقش معلم و مربی هم در این جریان بیشتر تسهیل‌گری و حمایت‌گری از ارتفاع برابر است. در محیط مداخله‌گر و استبدادی هیچ استعدادی امکان رشد نمی‌یابد. بذر خردمندی در شرایط سرشار از اعتماد، حمایت و شوق رشد می‌کند.

به محیط مناسب خردمندی اشاره کردید. ویژگی‌های محیط رشد خردمندی چیست؟

«آموزش» چیزی بالاتر از حفظ کردن و حفظیات را پس دادن است. آنگونه که نظر فریره (معلم برزیلی، نظریه‌پرداز انتقادی و فیلسوف تربیت) بود. آموزش، چیزی بالاتر از آماده شدن برای آینده است، همان‌طور که جان دیویی (فیلسوف آمریکایی و چهره برجسته پراگماتیسم) باور داشت و «مدرسه» چیزی فراتر از پیاده‌سازی نظمِ رسمی و انضباط خشک بزرگسالانه در ذهنِ شاد و پویای کودکان است، آن طور که ایوان ایلیچ (نویسنده و فیلسوف منتقد اتریشی) نوشته بود.

آموزش اگر «من» را نبیند و کمکی به شناساندن خودم به خودم نکند و عجله داشته باشد برای عبور دادن من از یک پایه به پایه بالاتر به بهانه جایزه و کارنامه قبولی، آموزش نیست. آموزشی که عضله‌های ذهن و روحم را ورزیده نکند و هر روز احوال مغز من را جویا شود، آن هم برای اینکه جا باز کنم برای تلنبارسازی اطلاعات و حفظ کردنی‌های بیشتر، «من» را کاریکاتورگونه رشد داده است؛ چون «من» هم مغز و هم قلب هستم. رشد واقعی، رشد همزمان و متوازنِ مغز و قلب باهم است. من باید در کنار دانستن فرمول‌ها و کاربردها و اسامی، مهربانی و کمک کردن به دیگران و ارتباط با انسان و طبیعت را هم بلد باشم.

درس و مشق و مدرسه و دانشگاه اگر من را نسبت به چالش‌های تمام نشدنی و مسأله‌های پی در پی زندگی ورزیده نکند و در ارتفاع بالاتری قرار ندهد، ابزاری برای ضعیف ساختن من است؛ «مدرک است بدون درک؛ دانش است بدون توانش».

برای اینکه دو نهاد «خانواده» و «نظام آموزشی» بتوانند شهروند خردمند تربیت کنند، پیشنهاد شما در این راستا چیست؟

روش‌های یاددهی و یادگیری در کشور ما به برخی جنبه‌ها کم توجه است و عمدتاً تک گفتاری و ارتباط یکسویه ناهمسنگ است. از این رو، کار تیمی، مشارکت، تعامل و «باهم‌آموزی» برای تمرین انواع ورزیدگی‌ها از ورزیدگی ذهنی، ادراکی، ارتباطی گرفته تا ورزیدگی عاطفی ـ هیجانی، اجتماعی و مدیریتی در نظام آموزشی و حتی در خانواده‌های ما کم‌اهمیت دیده می‌شود و از تربیت قابلیت‌های کارآفرینی، مدیریتی، اقتصادی و فناورانه بچه‌ها غافل هستیم. همه اینها به پرورش نسلی انجامیده که در بعد حافظه فربه شده اما از بکارگیری و نفع بردن و سود رساندن به خود و دیگران ناتوان است.

خردمندی در فرهنگ ما ریشه‌های عمیق دارد. چه در توصیف امام علی(ع) و امام صادق(ع) که از «علم نافع» سخن گفتند و چه در روایت فردوسی و مولوی و سعدی و ناصرخسرو، سراسر تأکید بر خیررسانی و نفع مشترک است.

من سال‌هاست رویای سبکی از آموزش در ایران را دارم که؛ به فرد قدرت ببخشد، برنامه آموزشی را آمرانه و از ارتفاع نابرابر طراحی نکند. به جای «رقابت» به «همکاری» نمره دهد. از غربالگری‌های ناصواب بچه‌ها دست بکشد و شخصیت و تفاوت‌های دانش‌آموزان را به رسمیت بشناسد. آموزشی از سر کنجکاوی و شوق باشد نه تکلیف و اجبار، قبل از «تشویقِ پاسخ»، «تحسینِ پرسش» باشد و رویای بچه‌ها را ببیند. تعلق به میهن، کمک به آبادانی ایران و خیر مشترک را نهادینه کند و صحنه‌ای برای «با هم رسیدن» باشد نه «زودتر رسیدن».

مرز بین هوشمندی و خردمندی کجاست؟

برش

فرض کنید شما در یک زمینه و رشته علمی به درجه‌ای از دانش می‌رسید و مدرکی هم می‌گیرید. شما در آن رشته صاحب اطلاعات و دانش منسجم خوبی هستید. ما می‌گوییم شما در این زمینه چیزهای زیاد و مفیدی می‌دانید و دانش دارید. اما اگر شما دانسته‌هایتان را عمقی و ادراکی فهمیده باشید، ما می‌گوییم شما صرفاً مدرک ندارید، بلکه صاحب درک و فهم عمیق در رشته یا مطالعات خودتان هم هستید. پس تا اینجا شما یک پله جلوتر رفتید، از دانستن و شناخت به فهمیدن و ادراک رسیده‌اید؛ یعنی توان ذهنی برای برقراری ارتباط بین مسأله‌ها و رسیدن به تحلیل و درک عمیق را پیدا کرده‌اید و از مدرک به درک رسیده‌اید. اما زمانی می‌رسد که شما آنچه می‌دانید و می‌شناسید و می‌فهمید را به کار هم می‌بندید، یعنی از «یادگیری» به «بکارگیری» رسیدید. اینجا شما وارد وادی «خرد» شده‌اید. به عبارتی، آدم خردمند، آنچه می‌داند را زندگی می‌کند.